جلسه 729

شنبه 26/01/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که منسوب به اخباریین بود که ظواهر کتاب حجت نیستند. وجوهی ذکر شده بود برای اثبات این نظریه که برخی از اینها بر می گشت به اشکال صغروی، واینکه ما در قرآن ظهور نداریم. وبرخی بر می گشت به اشکال کبروی، که از روایات وآیات استفاده شده که ظهورات قرآن حجیت نیستند برای مردم.

اما وجوه مربوط به انکار صغری ظهور در کتاب، اولین وجه این بود که گفته می شد که آیات قرآن شبیه حروف مقطعه قرآن هستند و حالت رمز دارند. واساسا مراد از اینها برای ما مشخص نیست مگر با رجوع به اهل بیت علیهم السلام. استشهاد هم شد به دو حدیث.

جواب دادیم این منافات دارد با معجزه بودن قرآن وتحدی قرآن، ومنافات دارد با روایات عرض احادیث علی کتاب الله، ومنافات دارد با این نصوصی که در خود قرآن است که هذا بیان للناس، هدی ونور، انما یسرناه بلسانک، و حتی آیه لتبین للناس ما نزّل الیهم، که ظاهرش این است که همین آیات را برای مردم بخوانیم ومردم با این آیات روشن بشوند.

سؤال وجواب: کسی که اشکال می گیرد به این آیه هم می گوید تدبر بکنند ببینند که قرآن کتاب خداست. خب از کجا یک کتاب رمز را متوجه می شویم کتاب خداست، از کجا ما متوجه بشویم این کتاب رمز اختلاف ندارد. که افلایتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا. اگر کتاب رمز است ما از کجا بفهمیم اختلاف دارد یا ندارد؟ اگر صرف تدبر در قرآن بود ممکن بود بگوئید تدبر بکنید در اینکه قرآن کتاب خداست، چون به هر حال اصل اینکه پیامبر امی این کتاب را آورده این خارق العادة است، ولکن فقط که این نیست، این آیات مفادش این است که قرآن را تدبر کنید ببینید اگر از غیر خدا بود در آن اختلاف پیدا می شد در حالی که در این قرآن اختلاف نیست. خب اگر قرآن کتاب رمز بود ما از کجا فهمیم در این قرآن اختلاف نیست؟

جواب از وجه دوم که گفته می شد که قرآن معانی غامزه و مضامین عالیه دارد، وبخاطر علو معانی اش ما آن را درک نمی کنیم، جوابش این است که:

بله بعدا عرض خواهیم کرد که بعضی از آیات بخاطر علو معانی دارای اجمال هستند، وما این را قبول نداریم که آیه مجمل نداریم در قرآن. نه، آیاتی است بخاطر علو معانی دچار اجمال هست. واقعا آیه إنا عرضنا الامانة علی السموات و الارض والجبال فأبین أن یحملنها واشفقن منها و حملها الانسان إنه کان ظلموا جهولا، واقعا این آیه بخاطر علو معنی قابل فهم نیست. اما آیا همه قرآن اینطور است؟ احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم این هم بخاطر علو معنا قابل فهم نیست؟! فکلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل بخاطر علو معنی قابل فهم نیست؟! وآیات دیگر. اینطور نیست که چون برخی از آیات آنقدر معنایش ظریف هست که به عقل ما نمی رسد بگوئیم پس هیچ آیه ای ما در قرآن نداریم که بفهمیم. این درست نیست. اگر اینجور بود باز عرض می کنم آن آیاتی که داشت تبیانا لکل شیء، بیان للناس، افلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب اقفالها، افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا، روایات عرض احادیث بر کتاب چه می شد.

بله می ماند آن دو تا روایت، که امام علیه السلام به قتادة فرمود یا قتادة إنما یعرف القرآن من خوطب به. یا به ابوحنیفه که امام از ابوحنیفه سؤال کرد تعرف کتاب الله حق معرفته و تعرف الناسخ والمنسوخ؟ قال نعم، قال یا اباحنیفة لقد ادعیت علما، ویلک ما جعل الله ذلک الا عند اهل الکتاب الذین انزل علیهم، ویلک ولا هو الا عند الخاص من ذریة نبینا.

خب اینها مفادش این است که معرفت قرآن که ناسخ ومنسوخ قرآن را بشناسی، معرفت قرآن حق معرفته که می شود استقلال در فهم قرآن، اینها از مختصات ائمه علیهم السلام است، که کسانی که می خواستند با مراجعه به قرآن بدون مراجعه به اهل بیت معانی آیات را بفهمند اینها مورد اعتراض ائمه علیهم السلام بودند. اما ربطی ندارد به کسی که با رجوع به ائمه علیهم السلام در معرفت ناسخ و منسوخ از آیات و فهم مرادات جدیه از آیات در کنار رجوع به ائمه علیهم السلام در جائی که قرینه برخلاف نباشد به ظهورات کتاب تمسک بکند این منافات ندارد با این دو حدیث. ظاهر این دو حدیث نفی از استقلال در فهم کتاب هست. إنما یعرف القرآن من خوطب به یعنی معرفة الناسخ والمنسوخ، معرفة الکتاب حق معرفته این مربوط به ائمه علیهم السلام است و هیچ کس نمی تواند ادعا کند که ما آیات قرآن را می فهمیم.

اما کسی که مثل ما می گوید ما برای کشف قرائن رجوع می کنیم به روایات اهل بیت، روایات تفسیر ما کم نداریم، روایاتی که در آیات الاحکام داریم، مثلا در ذیل عبدا مملوکا لایقدر علی شیء دارد که أفشیء أم لا، کسی که خود را مستقل می بیند در فهم قرآن به این احادیث اعتناء می کند و می گوید این حدیث از ظاهر آیه استفاده نمی شود، چون او مراد قرآن را نمی فهمد، اما ائمه علیهم السلام قرآن را می فهمند. معرفة القرآن حق معرفته مختص ائمه علیهم السلام است. هم بخواهیم متشابهات را بفهمیم و هم محکمات را بفهمیم و هم ناسخ را بفهمیم و هم منسوخ را، این از مختصات ائمه علیهم السلام است، ولکن بعد از اینکه رجوع به روایات اهل بیت کردیم باز بگوئیم فهم قرآن بر ما منسد است؟ خب این روایاتی که می گوید عرض کنید احادیث ما را بر کتاب، اینها را چه می گوئید.

پس ما بیش از این از این دو تا روایت استفاده نمی کنیم که آنهایی که در مقابل ائمه علیهم السلام می گفتند ما قرآن را می فهمیم ناسخ و منسوخ قرآن را می فهمیم و می خواستند مستقل از ائمه علیهم السلام باشند آنها در این روایات مورد اعتراض قرار گرفته اند.

سؤال وجواب: عمل به ظهورات کتاب بعد از مراجعه به نصوصی که با قرآن جمع عرفی داشتند نعمل بهذا الجمع العرفی. مثل اینکه در روایت داریم لاربا بین الوالد والولد خب با حرم الربا جمع عرفی دارند. اما اگر جمع عرفی نداشتند روایات را طرح می کنیم چون مخالف کتاب است بخاطر همان روایاتی که گفت احادیثی که به شما می رسد و مخالف کتاب است طرح کنید.

وجه سوم برای منع از انعقاد ظهور در کتاب:

ادعائی است که گفته می شود که قرآن تحریف شده است. روایات کثیره ای داریم دال بر تحریف قرآن که هم در کافی هست و هم در تفسیر قمی. البته برخی از این روایات را سیاری نقل کرده که ضعیف و کذاب است. برخی از اینها را احمد کوفی نقل می کند که او هم ضعیف است. ولکن اختصاص ندارد به سیاری وکوفی، بلکه روایاتی است که بعضی سندش هم صحیح است. که البته نوعا اینها مواردی را ذکر می کنند که مثلا قرآن اینطور نبوده: کنتم خیر امة اخرجت للناس، امام فرمود خیر امة قتلت الحسن والحسین، ما هکذا نزلت، منتن خیر ائمة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر. یا روایات دیگری دارد که الذین ظلموا در برخی از آیات را فرموده اینجور نازل شده است که الذین ظلموا آل محمد حقهم.

صاحب کفایه هم وقتی بحث تحریف قرآن را مطرح می کند یک تعبیری دارد، می گوید و یساعده الاعتبار وتشهد به الاخبار، می گوید هم اخبار دال بر تحریف است و هم اعتبار مساعد هست با این تحریف.

ظاهرا مقصود ایشان از یساعده الاعتبار کیفیت جمع قرآن است، که اگر جمع قرآن در زمان پیامبر نباشد اختلاف است که زمان ابوبکر بوده یا زمان عثمان. اینها گفتند هر کسی که شاهد دارد بیاید و ما از او قبول می کنیم، وموقعی ابوبکر به فکر افتاد که هر کسی که شاهدی دارد از او قبول کنند که این آیه قرآن است و ثبت کنند که عده زیادی از حفاظ قرآن در جنگ رده کشته شدند و احساس خطر شد و شروع کردند به جمع قرآن، ولی گفتند هر کسی شاهدی دارد بیاورد تا ما قبول کنیم. یا در عثمان هم همین برنامه نقل می شود که عثمان وقتی دید خیلی قرآنها زیاد شده، احساس خطر کرد از کثرت قرآنهایی که در دست مردم بود، لذا دستور داد که یک قرآن را جمع کنند و بقیه قرآنها را آتش بزنند و لذا عثمان معروف شد به حرّاق المصاحف. در روایات ما هم هست که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را جمع کرد آمد عرضه کرد آنها نپذیرفتند.

گفته می شود که اینها یساعد الاعتبار که وقتی یک مورد این چنینی باشد برخی از آیات سقط می شود. البته کسی ادعای تحریف قرآن به زیاده نکرده است، بحث در تحریف قرآن به نقیصه است که برخی از این آیات ناقص شده است.

گفته می شود که خب پس هر آیه ای را که ما می خوانیم شاید قرینه ای داشته که سقط شده از این آیه. وقتی علم داریم به وقوع تحریف به نقیصه در قرآن، دیگر ما نمی توانیم بگوئیم این کلام خداست. چه می دانیم این کلام خداست، شاید کلام ناقصی است که اگر کامل می شد معنای دیگری داشت.

در منتقی الاصول هم متأسفانه همین کلام صاحب کفایه را مطرح کرده اند که تحریف قرآن یساعده الاعتبار.

اقول: اصل تحریف فی الجمله که شامل اختاف قراءات می شود که مسلّم است. در روایات صحیحه داریم قرآن نزل علی واحد من عند واحد، ولی مردم اختلاف کردند در قراءات قرآن. خب این مقدار تحریف که در اختلاف قراءات هست خب مسلم است که یکی از اینها کلام خداست، بقیه کلام خدا نیست. این تواتر قراءات حرف اهل سنت است، بعید است مشهور امامیه این را بگویند، که قرآن نزل علی سبعة احرف به این معنا که قرآن تمام قراءات سبعه اش از طرف خداست، هم ولا تقربوهن حتی یطهرن و هم حتی یطّهرن از طرف خداست، هم ملک یوم الدین از طرف خداست و هم مالم یوم الدین، این خلاف روایات ماست، که بیش از یک روایت صحیحه داریم قریب به این مضمون که قرآن نزل علی حرف واحد من عند واحد ولکن الناس اختلفوا.

این مقدار از تحریف قرآن که در اختلاف قراءات است مورد شک نیست. تحریف معنوی هم که لاریب و لااشکال فیه، که قرآن را تحریف معنوی کردند. تحریف معنوی بالاتر از اینکه بیایند آیه "اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" که راجع به ائمه طاهرین هست بیایند بگویند راجع به خلفا هست و باید از آنها اطاعت کرد. و کم له من نظیر.

اما تحریف به نقیصه، درست است که یک سری روایات داریم، اما اینها را باید توجیه کنیم. چرا؟ برای اینکه خلاف وجدان واضح هست که قرآنی که در زمان پیامبر اینقدر مورد اهتمام مسلمین بوده و حفظه قرآن داشتیم، آنوقت بیاید این قرآن تحریف بشود؟ عادتا همچنین چیزی پیش می آید که یک متنی را که مردم اهمیت می دادند و حفظ می کردند تحریف بشود؟ خود امیر المؤمنین در احتجاج (ذکر فی کتاب الاحتجاج) بعد از سقیفه یک آیه ای را مطرح نکرد که نام خودش در آن آیه باشد، آنوقت ما چه جور ادعا کنیم واین روایات را هم شاهد بگیریم که در قرآن اسم علی آمده است که در برخی روایات آمده فی علیّ. این قرآن را چه زمانی تحریف کردند؟ زمان پیامبر حفظه قرآن وجود داشت، بعد از پیامبر هم که حضرت علی در احتجاجات یک جا آیه ای را مطرح نمی کند که اسم خودش در آن باشد. با اینکه به حدیث غدیر احتجاج می کند، می گوید من اینجور نبودم؟ من اینجور نبودم که پیامبر راجع به من اینجور فرمود؟ من نبودم که خدا در غدیر خم به پیامبرش دستور داد که مرا نصب کرد به امامت؟ که در کتاب الاحتجاج ذکر شده است، با اینکه این احتجاجها همان روزهای اول خلافت ابوبکر بود، خب زمان پیامبر که تحریف نشد، همه این تحریفها دو سه هفته اول زمان ابوبکر رخ داد؟ خیال بافی ها معنا ندارد. آنوقت یک جا حضرت علی احتجاج کرده که در قرآن گفته که بلغ ما انزل الیک فی علیّ کما ورد فی تفسیر القمی؟

ولذا به قول آقای خوئی ولقد اجاد فیما افاد ادعای تحریف از انسان عاقل صادر نمی شود مگر از باب اینکه حب الشیء یا بغض الشیء یعمی و یصم. آنقدر بغض دارد نسبت به اعداء اهل بیت دیگر حاضر است بگوید اینها قرآن را هم تحریف کردند بلکه یک مقدار لعن و سبّ خلفاء را بیشتر کند. نه، آنها به اندازه کافی جرم وجنایت کرده اند که روسیاه تاریخ باشند. نیازی نیست آنها را متهم کنیم به تحریف قرآن.

اتفاقا خود آنها قائل به تحریف بودند. عمر قائل به نتحریف قرآن بوده است. ولذا کما ورد فی صحیحی المسلم و البخاری در عهد خلافتش آمد گفت که آیة کنا نقرأها ولی الان می بینم مردم دارند فراموش می کنند. کدام آیه؟ الشیخ والشیخة إذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم، نقل دیگر دارد که الشیخ والشیخة إذا زنیا فارجموهما بما قضیا من الشهوة، می گفت ما این را در قرآن می خواندیم ولی می بینم مردم فراموش کرده اند.

سؤال وجواب: کما ورد فی کتبهم ابن عباس یک حدیثی را بعد از مرگ عمر نقل کرد، گفتند چرا الان نقل می کنی؟ گفت از سوط عمر می ترسیدم.

وجالب این است که عائشه هم از قائلین به تحریف قرآن است که گفته یک آیه ای در قرآن بوده الان نیست. اینها در روایات خودشان هست در صحاح. در اتقان سیوطی که احادیث عجیبی را نقل می کند می گوید عمر گفت قرآن یک میلیون و هفده هزار حرف بود که الان یک سومش هست. اگر اینجوری باشد پس دو سوم قرآن طبق ادعای عمر تحریف شده است.

آنها متهم هستند به قول به تحریف قرآن، بعد شیعه متهم می شود.

خدا رحمت کند مرحوم میرزا حسین نوری کتاب نوشته فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب ادعا می کند قرآن تحریف شده است. روایات زیادی می آورد که خیلی از آنها تحریف معنوی است. بعدش هم می گوید این کتاب را نوشتم عصی أن ینفعنی فی یوم لاینفع فیه مال و لابنون. والحمد لله رب العالمین.